

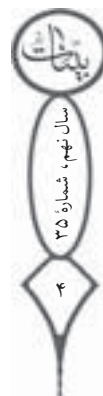
امام خمینی (ره)

موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

سوره‌ی تحریم

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم، ۶/۶۶)

پس، اگر صورت ملکیت‌ی انسانی‌ه را برای خدا خالص کردی و جیوش ظاهری‌ه‌ی دنیاوی‌ه‌ی نفس را که عبارت است از قوای متشتمه در ملک بدن، به پناه حق بردی و اقالیم سبعة‌ی ارضیه را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا است تطهیر از قذارات معاصی نمودی و به تصرف ملائکه الله که جیوش الهیه اند دادی، کم کم این اقالیم حقانی شود و به تصرف حق متصرف گردد تا آن جا که خود نیز ملائکه الله شود، یا چون ملائکه الله لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرن گردد؛ پس، مرتبه‌ی اولای استعاذه صورت گیرد، و شیطان و جیوشش از مملکت ظاهر کوچ کنند و به باطن رو آورند و به قوای ملکوتیه‌ی نفسانی‌ه هجوم کنند.^۱



﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمَمْنَا لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (تحریم، ۸/۶۶)

محدث خبیر، مجلسی - رحمه الله - نقل می فرماید که شیخ بهائی فرموده است^۲ که: «همانا ذکر کرده اند مفسرین در معنی توبه ی «نصوح» وجوهی. یکی آن که مراد توبه ای است که نصیحت کند مردم را؛ یعنی دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله ی آن در صاحبش. یا آن که نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را، و دیگر عود نکند به سوی آن ها هیچ گاه.

و دیگر آن که «نصوح» توبه ای است که خالص باشد برای خداوند؛ چنان چه غسل خالص از شمع را غسل «نصوح» گویند. و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آن ها، یا برای آن که خلاف رضای خدای تعالی هستند؛ نه برای ترس از آتش. جناب محقق طوسی در تجرید حکم فرموده است^۳ به این که پشیمانی از گناهان برای ترس از آتش توبه نیست.

و دیگر آن که نصوح از «نصاحه» است، و آن خیاطت است. زیرا که توبه می دوزد از دین آن چه را گناهان پاره کرده است. یا آن که جمع می کند میانه ی تائب و اولیای خدا و احبای او، چنان که خیاطت جمع می کند مابین پارچه های لباس.

و دیگر آن که نصوح وصف از برای تائب است، و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است. یعنی توبه ی نصوح توبه ای است که نصیحت می کنند صاحبان آن خود را به این که به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند تا آن که آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی. و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت ها و محو کنند ظلمات بدی ها را به نور خوبی ها.^۴

سوره ی ملک

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ (ملک، ۱/۶۷)

اگر حقیقت بیده ملکوت کل شیء (یس، ۸۳/۳۶) وله الملك (تغابن، ۱/۶۴) و بیده الملك را به قلب بفهمانی، از جلب قلوب بی نیازی شوی، و به قلوب ضعیفه ی این مخلوق

ضعیف خود را محتاج ندانی، و غنای قلبی برای تو رخ دهد. تو در خود حسّ احتیاج کردی و مردم را کارگشا دانستی، پس محتاج به جلب قلوب شدی؛ و خود را به قدس فروشی متصرف در قلوب انگاشتی، پس محتاج به ریا شدی؛ اگر کارگشا را حق می دیدی و خود را نیز متصرف در کون نمی دیدی، بدین شرکها احتیاج پیدا نمی کردی. ای مشرک مدعی توحید و ای ابلیس در صورت آدمی زاده، تو این ارث را از شیطان لعین بردی که خود را متصرف می بیند و فریاد لاغویتهم (حجر، ۳۹/۱۵، ص، ۸۲/۳۸) می زند.

آن بدبخت و شقیّ در حجاب های شرک و خودبینی است؛ و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظلّ و متصرف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث برده اند. از خواب گران برآی، و به قلب خود برسان آیات شریفه ی کتاب الهی و صحیفه ی نورانی ربوبی را. این آیات با عظمت برای بیدار کردن من و تو فرو فرستاده شده، و ما جمیع حظوظ خود را منحصر به تجوید و صورت آن کردیم و از معارف آن غفلت ورزیدیم تا شیطان بر ما حکومت کرد و حکم فرما شد و در تحت سلطه ی شیطان واقع شدیم.^۵

﴿الذی خلق الموت و الحیة لیلوکم اَیکم احسن عملا و هو العزیز الغفور﴾ (ملک، ۲/۶۷)
بالسند المتصل إلى الشيخ الثقة الجلیل، محمد بن یعقوب الکلینی، قدس سره، عن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن القاسم بن محمد، عن المنقری، عن سفیان بن عیینه، عن أبي عبد الله عليه السلام، في قول الله تعالى: لیلوکم اَیکم احسن عملا. قال: لیس یعنی أكثرکم عملا، ولكن أصوبکم عملا. وإتّما الاصابة خشية الله و النية الصادقة و الخشية. ثم قال: الإبقاء على العمل حتى يخلص أشدّ من العمل. و العمل الخالص، الذي لا تريد أن يحمدك عليه أحد إلا الله تعالى؛ و النية أفضل من العمل. ألا، و إنّ النية هي العمل، ثم تلا قوله عزّ و جلّ: قل كل يعمل على شاكلته (اسراء ۱۷/۸۴) یعنی علی نیته.^۶
ترجمه: «سفیان از حضرت صادق عليه السلام، نقل کند در تفسیر فرموده ی خدای تعالی: لیلوکم اَیکم احسن عملاً. (تا امتحان کند شما را کدام یک نیکوترین از حیث عمل ها.) فرمود: "قصد نکرده بیشتر شما را از حیث عمل، ولیکن درست تر شما را از حیث عمل. و جز این نیست که این درستی ترس از خداست و نیت راست است با ترس. پس از آن گفت: مراعات کردن عمل را تا خالص شود سخت تر از عمل است. و عمل خالص

[آن است] که نخواهی که ثنا کند تو را بر آن کس مگر خدای تعالی؛ و نیت برتر از عمل است. آگاه باش، همانا نیت عمل است. پس از آن تلاوت کرد قول خدای عزوجل را: قل کلّ يعمل علی شاکلته. (بگو هرکسی عمل می کند بر شکل خود) یعنی بر نیت خود. «شرح «بلاء» به معنی امتحان و تجربه است. چنانچه در صحاح گوید: «بلوته بلوی جرّته و اختبرته. و بلاه الله بلاء؛ و أبلاه إبلاء حسنا. و ابتلاه، أی اختبره. و أیکم مفعول دوم است از برای لیلوکم به تضمین معنای «علم»، بنا به فرموده ی مجلسی. و این درست نیاید. زیرا که «ای» استفهامیه فعل را معلق می کند از عمل. و صواب آن است که أیکم أحسن عملا جمله ی مبتدا و خبر است؛ و در معنای مفعول فعل «بلوی» است. و اگر «ای» را موصوله بگیریم، برای کلام مرحوم مجلسی وجهی است؛ ولی استفهامیه بودن آن اظهر است.

و «صواب» نقیض خطا است؛ چنانچه جوهری گوید.
و «خشیه» دوم در بعضی از نسخ، چنانچه مجلسی فرماید، نیست.^۷ و اگر باشد احتمالاتی دارد که اظهر آن این است که «واو» به معنی «مع» باشد.
و از اسرار الصلوة شهید ثانی - رحمه الله - منقول است که النیة الصادقة الحسنة^۸.
و «ابقاء بر عمل» مراعات و محافظت آن است. چنانچه جوهری گوید: «أبقیت علی فلان. إذا أرعیت علیه و رحمته.»
و «شاکلة» به معنی طریقه و شکل و ناحیه است؛ چنانچه در قاموس و صحاح است. فعن القاموس: «الشاکلة، الشكل، والناحية، والنیة، و الطریقة.»
و ما بیان آن چه شرح دادنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی چند به رشته ی تحریر در می آوریم ان شاء الله.

فصل

لیلوکم اشاره است به قول خدای تعالی: تبارک الذی بیده الملک وهو علی کلّ شیء قدیر. الذی خلق الموت و الحیة لیلوکم أیکم أحسن عملا. (ملک / ۱-۲) «فرخنده است آن که به دست اوست ملک و سلطنت. و او بر هرچیز تواناست. آن کس که آفرید مردن و زندگانی را تا امتحان کند شما را کدامیک نیکوترید در عمل.»

محقق مجلسی - قدس سره - فرماید: «این آیه ی شریفه دلالت دارد بر آن که موت امر وجودی است. و مراد از آن یا موت طاری بر حیات است، یا عدم اصلی است.» - انتهی.^۹

دلالت نمودن آیه‌ی شریفه مبنی بر آن است که خلق متعلق به آن باشد بالذات . و اما اگر بالعرض مورد تعلق باشد، دلالتی ندارد؛ چنانچه محققین گویند . و بر فرض دلالت، احتمال آن که موت عدم اصلی باشد وجهی ندارد . زیرا که وجودی بودن عدم اصلی جمع نقیضین است؛ با آن که موت را به معنی عدم اصلی دانستن خود فی حدّ ذاته صحیح ننماید .

بالجمله، تحقیق آن است که «موت» عبارت است از انتقال از نشئه‌ی ظاهره‌ی ملکیه به نشئه‌ی باطنه‌ی ملکوتیه . یا آن که موت عبارت است از حیات ثانوی ملکوتی بعد از حیات اولی ملکوتی . و بر هر تقدیر، امر وجودی است، بلکه اتمّ از وجود ملکوتی است؛ زیرا که حیات ملکوتی مشوب به مواد طبیعیّه‌ی میّته است و حیات آن‌ها عرض زایل است، به خلاف حیات ذاتی ملکوتی که در آن جا از برای نفوس استقلال حاصل شود . و آن دار حیات و لوازم حیات است؛ و ابدان مثالی برزخی ملکوتی- که از آن تعبیر به موت شود تا به سمع شنوندگان سنگین نیاید- متعلّق جعل و خلقت، و در تحت قدرت ذات مقدس است .^{۱۰}

﴿أفمن یمشی مکباً علی وجهه أهدی أمن یمشی سویاً علی صراط مستقیم﴾ (ملک، ۶۷/۲۲)
 بسندی المتّصل إلى ثقة الإسلام، محمد بن یعقوب الكلینی، رضوان الله علیه، عن
 عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه عن هارون بن الجهم، عن
 المفضل، عن سعد، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إن القلوب أربعة: قلب فيه نفاق وإيمان؛
 و قلب منكوس؛ و قلب مطبوع؛ و قلب أزهر أجرد. فقلت: ما الأزهر؟ قال: فيه كهيّئة
 السراج. فأما المطبوع فقلب المنافق؛ و أما الأزهر فقلب المؤمن: إن أعطاه شكر، و إن
 ابتلاه صبر. و أما المنكوس فقلب المشرك؛ ثمّ قرأ هذه الآية: أفمن یمشی مكباً علی وجهه
 أهدی أمن یمشی سویاً علی صراط مستقیم .

فأما القلب الذی فيه إيمان و نفاق، فهم قوم كانوا بالطائف. فإن أدرك أحدهم،
 أجله علی نفاقه هلك؛ و إن أدركه علی إيمانه نجا .^{۱۱}

ترجمه: «فرمود جناب باقر العلوم عليه السلام: همانا دل‌ها بر چهار قسم است: یک دلی
 است که در آن دورویی و ایمان است؛ و یک قلبی است که وارونه و مقلوب است؛ و یک
 دلی است که مهربان است و ظلمانی؛ و یک دلی است که نورانی و صافی است. راوی

گوید گفتیم: "ازهر چیست؟" فرمود: "قلبی است که در آن مثل هیأت چراغ است. اما مطبوعِ ظلمانی قلب منافق است. و اما ازهر نورانی، پس قلب مؤمن است: اگر به او عطا فرماید شکر گوید؛ و اگر او را مبتلا کند صبر نماید. و اما قلب واژگونه قلب مشرک است؛ پس قرائت فرمود این آیه را که فرماید: اُفمن یمشی... الآیه یعنی «آیا کسی که راه می رود در حالی که بر رو افتاده، راه هدایت را بهتر یافته، یا کسی که مشی کند استوار بر راه راست؟» و اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است، پس آن ها طایفه ای بودند در طائف. پس اگر هر یک از آن ها را در حال نفاق مرگ در رسید هلاک شود؛ و اگر در حال ایمان در رسید نجات یابد."

شرح: «المنکوس» ای المقلوب. يقال: نکست الشیء أنکسه نکسا. قلبته علی رأسه، یعنی واژگونه و سرازیر نمودم آن را. و فی الصحاح: الولد المنکوس، الذی یخرج رجلاه قبل رأسه. بچه ای را که در وقت تولد پاهایش قبل از سرش بیرون آید، بر خلاف طبیعت، او را منکوس گویند. و قریب به این معناست: مکباً علی وجهه که در آیه ی شریفه است و حضرت به آن استشهاد فرمودند؛ زیرا که «اکباب» به معنی بر رو افتادن است. و این کنایه از آن است که قلوب اهل شرک واژگونه و حرکت و سیر معنوی آن ها بر غیر صراط مستقیم است. ۱۲

سوره ی قلم

﴿ن والقلم وما یسطرون﴾ (قلم، ۱/۶۸)

بدان که از برای ملائکه الله صنوف و انواعی کثیره است که جز ذات مقدس علام الغیوب کسی عالم به آن ها که جنود حق هستند نیست: و ما یعلم جنود ربک إلا هو. (مدثر، ۳۱/۷۴)

یک صنف از آن ها ملائکه ی مهیمین مجذوبین هستند که اصلاً نظر به عالم وجودیه ندارند و ندانند خداوند آدم را خلق فرموده یا نه؛ و مستغرق جمال و جلال حق و فانی کبریای ذات مقدس او هستند. ۱۳ و گویند در آیه ی شریفه ی ن والقلم وما یسطرون. کلمه ی مبارکه ی «ن» اشاره به آن ملائکه است. ۱۴

واعلم ان السالک بقدم المعرفة الی الله لا یصل الی الغایة القصوی، ولا یستهلک فی أحدیة الجمع، ولا یشاهد ربه المطلق الا بعد تدرجه فی السیر الی منازل و مدارج و مراحل



و معارج من الخلق الى الحق المقيد . و [بعد أن] يزيل القيد يسيراً يسيراً، وينتقل من نشأة الى نشأة ومن منزل الى منزل ، حتى ينتهي الى الحق المطلق . كما هو المشار اليه في الكتاب الالهي [مبيناً] لطريقة شيخ الأنبياء ، عليه وعليهم الصلاة والسلام ، بقوله تعالى : فلما جنّ عليه الليل رأى كوكباً قال هذا ربّي (انعام ، ٧٦/٦) الى قوله : وجّهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفاً [مسليماً] و ما أنا من المشركين (انعام ، ٧٩/٦) . فتدرّج من ظلمات عالم الطبيعة ، مرتقياً الى طلوع ربوبية النفس ، متجلية بصورة الزهرة . فارتقى عنها فرأى الأفول و الغروب لها . فانتقل من هذا المنزل الى منزل القلب الطالع قمر القلب من افق وجوده ، فرأى ربوبيته . فتدرّج عن هذا المقام ايضاً الى طلوع شمس الروح ؛ فرأى غروب قمر القلب ، فنفى الربوبية عنه ، فأثبت الربوبية ثالثة لشمس الروح . فلما افلت بسطوع نور الحق و طلوع الشمس الحقيقي نفى الربوبية عنها و توجه الى فاطرها . فخلص من كل اسم و رسم و تعين و وسم ، واناخ راحلته عند الرب المطلق . فالعبور على منازل الحواس و التخيلات و التعقلات ، و تجاوز دار الغرور الى غاية الغايات ، والتحقق بنفي الصفات و الرسوم و الجهات ، عيناً و علماً ، لا يمكن الا بعد التدرج في الاوساط ، من البرازخ السافلة و العالية الى عالم الآخرة ، و منها الى عالم الاسماء و الصفات : من التي كانت اقل حيلة الى اكثر حيلة ، الى الالهية المطلقة ، الى أحدية عين الجمع ، المستهلك فيها كلّ التجليات الخلقية و الاسمائية و الصفاتية ، الفانية فيها التعينات العلمية و العينية . و اشار المولوي الى هذا التدرج بقوله :

از جمادی مردم و نامی شدم و ز نما مردم ز حیوان سر زدم

الى قوله :

پس عدم گردم چون ارغنون گویدم كانا اليه راجعون^{١٥}
 وهذا هو الظلومية المشار اليها بقوله تعالى : انه كان ظلوماً جهولاً (احزاب ، ٧٢/٣٣) . على بعض الاحتمالات . و هذا مقام «او ادنى» اخيرة المقامات الانسانية ؛ بل لم يكن هناك مقام ولا صاحب مقام . و هذا مقام الهيمن المشار اليه بقوله تعالى : ن والقلم و ما يسطرون على بعض الاحتمالات .^{١٦}

﴿يوم يكشف عن ساق و يدعو الى السجود فلا يستطيعون﴾ (قلم ، ٤٢/٦٨)

اگر در دنیا به واسطه ی اتفاق یا شدت قوت ماسکه ، اخلاق روحی را بروز ندهد ، در

آخرت - که روز بروز حقایق و کشف سرایر است - قدرت نفس بر ماسکه که قسری بود، غلبه کند، و ناچار آنچه در باطن است ظاهر، و آنچه در سر است علن شود، نه به طریق رشح و سرایت که در دنیا بود، بلکه علیت و معلولیت و بودن اراده‌ی روح احدی التعلق یوم یکشف عن ساق؛ یوم تبلی السرائر. (طارق، ۹/۸۶)

دیگر در آنجا خودداری و امساک از اظهار، ممکن نیست. آن جا تمام روحیات ظاهر شود و تمام سرایر علنی گردد. هم خوبی‌ها ظاهر و هویدا شود، و هم بدی‌ها پیدا و آشکار گردد و صور و اشکال ملکوتی برای انواع ملکوتیین صورت گیرد.^{۱۷}

﴿فذرني ومن يكذب بهذا الحديث سنستدرجهم من حيث لا يعلمون. و املی لهم ان کیدی

متین﴾ (قلم، ۴۴/۶۸-۴۵)

این جا دار امتحان و امتیاز شقی از سعید و مطیع از عاصی است؛ و عالم ظهور فعلیات است نه دار بروز نتایج اعمال و ملکات. و اگر نادراً حق تعالی ظالمی را گرفتار کند، می‌توان گفت از عنایات حق تعالی به آن ظالم است. اگر اهل معصیت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرماید «استدراج» است. چنان چه خدای تعالی می‌فرماید: سنستدرجهم من حيث لا يعلمون. و املی لهم ان کیدی متین. یعنی «زود است که نعمت دهیم آن‌ها [را] درجه درجه از جهتی که نمی‌دانند. و مهلت دهیم آن‌ها را. همانا اخذ من شدید است.» و می‌فرماید: و لایحسبن الذین کفرو انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثمًا و لهم عذاب الیم. (آل عمران، ۱۷۸/۳) یعنی «گمان نکنند آنان که کافر شدند این که مهلت ما برای آن‌ها خیر است. همانا چنین است که مهلت دادیم آن‌ها را تا زیاد کنند گناه را. و از برای آن‌ها عذاب دردناک است.» و در مجمع البیان روایت کند از حضرت صادق علیه السلام: انه قال: اذا أحدث العبد ذنباً، جدّد له نعمة فیدع الاستغفار. فهو الاستدراج^{۱۸} فرمود: «وقتی حادث کند بنده گناهی را، تجدید شود برای او نعمتی؛ پس واگذارد استغفار را. پس آن استدراج است.»^{۱۹}

سوره‌ی معارج

﴿سأل سائل بعذاب واقع﴾ (معارج، ۱/۷۰)

سأل سائل بعذاب واقع نعمان بن حرث چون شنید که پیغمبر امیرالمؤمنین را روز غدیر به

امامت نصب کرد آمد پیش پیغمبر گفت: تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو دهیم و امر کردی به جهاد و حج و صیام و صلوة، ما نیز قبول کردیم. بعد از این ها راضی نشدی تا آن که این بچه را نصب کردی برای امامت و گفتی هر کس که من مولای او هستم علی هم هست. این گفته را از خود آوردی یا از طرف خدا است. پیغمبر سوگند خورد که از طرف خداست. نعمان بن حرث رو بر گرداند و گفت خدایا اگر این راست است از آسمان به سر ما سنگ بیار. ناگهان خدا سنگی بر سر او زد و او را کشت و این آیه نازل شد. امام ثعلبی در تفسیر کبیر خود و علامه مصری شلنجی در کتاب نورالابصار و حلبی در جزء سوم از سیره خود در حجة الوداع و حاکم در مستدرک، در صفحه ۵۰۲ از جزء ثانی این قضیه را نقل نمودند و این ها از معتبرین اهل سنت هستند. ۲۰

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى . نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى . تَدْعُو مِن أَدْبُرٍ وَ تَوَلَّى . وَ جَمَعَ فَأَوْعَى . إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلَقَ هَلُوعًا . إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا . وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا .﴾ (معارج، ۷۰/۱۵-۲۱)

خدای تعالی، در سوره مبارکه ی معارج، پس از آن که شمه [ای] از احوال و احوال قیامت را ذکر می فرماید، به بیانی که دل اشخاص بیدار را می شکافد و فوآد مؤمنین را ذوب می فرماید: کَلَّا إِنَّهَا لَلظَى . نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى . تَدْعُو مِن أَدْبُرٍ وَ تَوَلَّى . وَ جَمَعَ فَأَوْعَى . إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلَقَ هَلُوعًا . إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا . وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا .

سبحانه و تعالی! این کلام معجزه ی نظام را نتوان به نطق بیان در آورد، و لباس ترجمه به قامت قیامت آن پوشانید؛ چه که به هر بیانی در آید، از لطائف آن و تأثیرش در نفس کاسته شود.

«کَلَّا» مربوط به آیات سابقه است؛ یعنی هرگز انسان را در آن روز هولناک چیزی نتوان از عذاب نجات دهد، گرچه زن و فرزند و هر چه در عالم است، فدا دهد. همانا آتش جهنم شعله ور است و با آن شعله، گوشت و پوست و عصب و عروق را از استخوان می ریزد، دائماً، پس می روید.

آن شعله به خود دعوت می کند آن هایی را که از حق رو برگردان شدند و پشت کردند و جمع کردند مال و منال را و خزینه کردند.

همانا انسان بسیار حریص خلق شده. چون به او شری رسد، جزع کند. و چون خیری رسد، منع کند و حقوق الهی و خلقی را ندهد.

و باید دانست که چون فطرت محجوبه، چون طبیعت ثانویه شده است از برای انسان، از این جهت فرموده: **إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعاً** و این منافات با خلق فطرت بر سلامت ندارد، چنانچه واضح است. ۲۱

سوره ی نوح

﴿و قال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا. إناک إن تذرهم یضلوا عبادک و لایلدوا إلاّ فاجرا کفارا﴾ (نوح، ۲۶/۷۱، ۲۷)

اهل معرفت می دانند که شدت بر کفار که از صفات مؤمنین است. و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیه ی حق است و کفار و اشقیاء در هر لحظه که بر آنان می گذرد بر عذاب آنان که از خودشان است افزایش کیفی و کمی «الی ما لانهایة له» حاصل می شود، پس قتل آنان که اصلاح پذیر نیستند رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نقت، علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه زیرا عضوی که جامعه را به فساد بکشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند و این همان است که نوح نبی الله، صلوات الله و سلامه علیه، از خداوند تعالی خواست: **قال نوح رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیارا. إناک إن تذرهم یضلوا عبادک و لایلدوا إلاّ فاجرا کفارا.**

و خداوند تعالی می فرماید: **و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة (بقره، ۱۹۳/۲)**، و بدین انگیزه و نیز انگیزه ی سابق، تمام حدود و قصاص و تعزیرات از طرف ارحم الراحمین، رحمتی است بر مرتکب و رحمتی است بر جامعه، از این مرحله بگذرم. ۲۲

سوره ی جن

﴿عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدنا. إلاّ من ارتضی من رسول فإنه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا﴾ (جن، ۲۶/۷۲، ۲۷)

این ماجرا جویان یک دست و پای دیگری کردند در مقابل دینداران. می گویند قرآن در چند جا می گوید خود پیغمبر غیب نمی داند پس چرا دینداران غیب گویی به پیغمبر بلکه امام نسبت می دهند.

شاید جواب این عوام فریبی از گفته های سابق معلوم شود لکن این جا نیز باید بهتر راه اشتباه کاری آن ها را باز کرد تا رسوایی بیشتر شود.

دینداران نمی گویند که پیغمبر یا امام از پیش خود بی تعلیمات خدایی غیب می گویند. آن ها هم بشری هستند که اگر راه تعلیمات عالم غیب به آن ها بسته شود از غیب بی خبرند و این آیات شریفه که می گوید پیغمبر بشری است که غیب نمی گوید همین معنی را گوشزد می کند و گرنه ما گواه داریم از قرآن خدا که با تعلیم خدایی پیغمبران بلکه غیر آن ها غیب گویی می کردند و از امور پنهان و گذشته و آینده خبر می دادند.

گواه های قرآنی

در قرآن برای غیب گویی عمومی پیغمبران و غیب گویی خصوصی بعضی از آن ها آیاتی نازل شده است که ما بعضی از آن ها را از نظر خوانندگان می گذرانیم تا مطالب را خوب دریابند و غرض رانان و یاهو سرایان را خوب بشناسند.

عالم الغیب فلا ینظهر علی غیبه أحدًا. الأمن ارتضی من رسول فإنه یسلک من بین یدیه ومن خلفه رصد یعنی خدا عالم به غیب است مطلع نمی کند بر غیب احدی را مگر آن هایی را که برای پیغمبری برگزیده که راهی برای آن ها باز کند که مطلع شوند بر پیشینیان و کسانی که پس از آن ها می آیند. یعنی از گذشته و آینده آن ها را خبر دار کند. ۲۳

سوره ی مزمل

﴿أُوذِ عَلَيْهِ وَرَثَلُ الْقُرْآنِ تَرْتِیلاً﴾ (مزمل، ۴/۷۳)

عن محمد بن یعقوب یاسناده عن عبد الله بن سلیمان ، قال : سألت أبا عبد الله علیه السلام ، عن قول الله تعالی : وَرَثَلُ الْقُرْآنِ تَرْتِیلاً . قال ، قال امیر المؤمنین علیه السلام : تَبَیَّنَه تَبَیَّانًا ؛ (خ ل : تَبَیَّانًا) وَلَا تَهْدَه هَذِهِ الشَّعْر [وَلَا تَشْرَه] نثر الرمل ؛ و لکن أفزعوا قلوبکم القاسیه : و لا یکن هم أحدکم آخر السورة . ۲۴

«گوید پرسیدم از حضرت صادق سلام الله علیه ، از قول خدای تعالی که می فرماید: رَثَلُ الْقُرْآنِ تَرْتِیلاً مقصود چیست؟ فرمود: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ، فرمود: «یعنی ، اظهارکن آن را اظهار نمودن کاملی؛ و سرعت مکن در آنچه در شعر سرعت می کنی ، و متفرق مکن اجزای آن را چون ریگ های متفرق که اجزایش با هم ملتئم نشود؛ و لیکن طوری قرائت کنید که تأثیر در قلوب کند و دل های سخت شما را به فرع آورد؛ و هم شما آخر سوره نباشد. « یعنی مقصود شما آن نباشد که قرآن را در چند روز ختم کنید؛ و یا این سوره را به زودی ختم نموده و به آخر رسانید.

پس ، انسان که می خواهد کلام خدا را قرائت کند و به آیات الهیه قلب قاسی خود را مداوا کند و با کلام جامع الهی شفای امراض قلبیه ی خود را بگیرد و با نور هدایت این مصباح منیر غیبی و این «نورعلی نور» آسمانی ، طریق وصول به مقامات اخرویه و مدارج کمالیه را دریابد ، باید اسباب ظاهریه و باطنیه ی آن را فراهم سازد . ۲۵

- ۱ . امام خمینی (ره) ، آداب الصلاة / ۲۲۴ .
- ۲ . شیخ بهایی ، اربعین / ۳۳۲ ، ح ۳۸ ؛ مجلسی ، مرآة العقول ، ۱۱ / ۲۹۵ ، ح ۱ .
- ۳ . علامه حلی ، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد / ۲۶۴ .
- ۴ . امام خمینی (ره) ، شرح چهل حدیث یا اربعین حدیث / ۲۸۲ .
- ۵ . آداب الصلاة / ۱۷۲ و ۱۷۳ .
- ۶ . کلینی ، اصول کافی ، ۲ / ۱۶ ، ح ۴ .
- ۷ . مرآة العقول ، ۷ / ۷۸ ، ح ۴ .
- ۸ . علامه ی مجلسی در بحار الانوار (۶۷ / ۲۳۱) این مطلب را از نسخه ی اسرار الصلوة شهید نقل می کند ، ولی در متن چاپی (ص ۸) تنها «النية الصادقة» آمده است .
- ۹ . مرآة العقول ، ۷ / ۷۷ ، ح ۴ .
- ۱۰ . چهل حدیث / ۳۲۱-۳۲۳ .
- ۱۱ . اصول کافی ، ۲ / ۴۲۲ ، ح ۲ .
- ۱۲ . چهل حدیث / ۵۲۵-۵۲۶ .
- ۱۳ . مجلسی ، علم الیقین ، ۱ / ۲۵۶ .
- ۱۴ . چهل حدیث / ۴۱۴ .
- ۱۵ . مولوی ، مثنوی معنوی ، دفتر سوم / ۲۲۲ .
- ۱۶ . امام خمینی (ره) ، شرح دعای سحر / ۱۳-۱۵ .
- ۱۷ . امام خمینی (ره) ، شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۳۸۹ .
- ۱۸ . طبرسی ، مجمع البیان ، تفسیر سوره ی «قلم» .
- ۱۹ . چهل حدیث / ۲۴۵-۲۴۶ .
- ۲۰ . امام خمینی (ره) ، کشف الاسرار / ۱۳۶-۱۳۷ .
- ۲۱ . شرح حدیث جنود عقل و جهل / ۲۲۵-۲۲۶ .
- ۲۲ . امام خمینی (ره) ، تفسیر سوره ی حمد / ۲۲۶ .
- ۲۳ . کشف الاسرار / ۵۰ .
- ۲۴ . اصول کافی ، ۲ / ۶۱۴ ، ح ۱ .
- ۲۵ . چهل حدیث / ۵۰۳-۵۰۴ .